

تاکنون مسأله امامت در دانش کلام و به عنوان یکی از ارکان اندیشه اعتقادی مسلمین مورد بحث و پژوهش قرار گرفته است و هر یک از گروه‌های اسلامی با استناد به شواهد عقلی و نقلی، دیدگاه خود در این باره را توجیه و تبیین نموده است. اما نیک روشن است که این اصل اعتقادی با ابعاد دیگر دین مثل فقه و اخلاق نیز پیوندی استوار دارد که تاکنون چندان مورد توجه پژوهشگران قرار نگرفته است.

نگارنده این مقاله که بخش نخست آن در شماره اول ارائه گردید، قصد دارد روزنه جدیدی در این بحث گشوده و با رویکرد اقتران عقلی و شرعی میان اصل امامت و مسائل فقه، از آن به عنوان شاهد و مؤید برای آسمانی بودن امر امامت، بهره جوید.

## جلوه‌ی خلافت در «الصلاة خیر من النوم» - بخش دوم

سیدعلی شهرستانی\*

### مقدمه

در بخش نخست این مقاله، کلیات بحث را مطرح کردیم و گفتیم که امامت امری الاهی است و امام از سوی خدا تعیین می‌شود؛ نه با انتخاب مردم. خدای بزرگ در قرآن، اعلان می‌دارد که نام رسول خویش و خاندان او را برافراشت و بلندآوازه ساخت و پیامبر ﷺ برای تأکید بر امامت اهل بیت ﷺ مردم را از صلوات بر او، به تنهایی (بی‌ذکر اهل بیت آن حضرت) بازداشت.

همچنین احکام ویژه اهل بیت ﷺ را یادآور شدیم؛ مانند: خمس اموال، حرمت صدقه، وجوب مَوَدَّت و ارادت به اهل بیت ﷺ که این‌ها همه، به منزلت با عظمت آن‌ها دلالت دارد. همچنین از سیوطی نقل کردیم که ابوبکر و عُمَر از فضایل خاندان نبوی ﷺ آگاه بودند و

\* . محقق و استاد سطوح عالی حوزه علمیه

می‌دانستند این احکام به ایشان اختصاص دارد و خانه‌ علی و فاطمه علیها السلام، از خانه‌هایی است که خدا خواسته است رفعت یابند [و از خانه‌های آسمانی باشند] و نام وی در آن‌ها ذکر شود. و گفتیم که عُمَر، در آن پنجشنبه شوم، دریافت که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواهد بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام تصریح کند و به همین جهت، از اقدام آن حضرت جلوگیری کرد. همو بود که در اذان، به جای «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»، جمله «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» را نهاد تا ترغیبی بر ولایت نباشد و فراخوانی به سوی آن صورت نگیرد؛ روایت امام کاظم علیه السلام گویای این مطلب است.

پس از بیان این مطلب، اکنون می‌پرسیم: آیا در «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» دعوت به ولایت ابوبکر قصد شده است - چنان که «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» بر ولایت اهل بیت علیهم السلام رهنمون است - یا عُمَر به هدف دیگری، به تشریح آن دست یازید و آن را به اذان، اضافه کرد؟ اگر قصد خلیفه این بود که به خواب‌رفتگان را بیدار کند، چرا به جای آن «حَيَّ عَلَى الْقِيَامِ» (به اقامه نماز برخیزید) یا «هَيَّا عَلَى الْعِبَادَةِ» (بشتابید برای عبادت) یا مشابه این‌ها... نگفت؟ اگر این‌گونه جملات را می‌آورد با دیگر فصول اذان نیز هم‌نوا می‌شد و نظام آهنگین آن برهم نمی‌خورد.

افزون بر این، معنای «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» از معنای ساده «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» بسیار بالاتر است و با این رویکرد، با توجه به مفهوم آیه قرآنی، می‌توانیم در نماز ظهر یا در نماز جمعه، «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التَّجَارَةِ» (نماز از سرگرمی و داد و ستد بهتر است) را بانگ زنیم!

پس، عُمَر از بانگ «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» چه چیزی را در سرداشت؟ آیا مراد وی همین معنای سطحی و ظاهری - که نزد همگان پیداست - بود یا قصد دیگری را در سر می‌پروراند؟

در نگاه آغازین، به نظر می‌رسد که عُمَر همین معنای ظاهری را اراده کرده بود؛ بیدار شدن برای نماز صبح و این‌که این کار از استراحت در بستر خواب بهتر است. اما اگر این اقدام را با عمل‌کردهای دیگر او، کنار هم بگذاریم؛ مانند این که کوشید مولا علیه السلام را از امامت کنار زند یا نقشی را که در تحکیم خلافت ابوبکر ایفا کرد و اجتهاد در برابر نص را به عنوان یک شیوه بنیان نهاد و...، بعید نیست که مقصود وی، چیزی مهمتر از این معنا باشد.

از آن جا که مستندات این موضوع، در دسترس هر دو گروه از مسلمانان است، باید همه آنها را در کنار یکدیگر نگریم و تنها به بعضی از ادله بسنده نکرد. یکی از دو محور نزاع به میراث حدیثی و تاریخی فرقه‌های سه‌گانه شیعه (امامیه، زیدیه، اسماعیلیه) ارتباط می‌یابد. اینان - همه - بر این باورند که جمله «حَیَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ» در آذانِ نخست بود و پیامبر خدا ﷺ و صحابه، آن را در آذان خویش می‌گفتند. شیعیان نسخ حیعله سوم را بر نمی‌تابند و ادله‌ای را که اهل سنت در این زمینه بیان می‌کنند، نادرست می‌انگارند و معتقدند که عُمر، این فصل را از آذان حذف کرد و به توجیهی سطحی و ظاهر فریب دست یازید و گفت: «می‌ترسم مردم به نماز دل خوش کنند و از جهاد دست کشند»!

این اقدام، علت ناپیدایی دارد که خلیفه آن را آشکار نکرد. اما امامان علی از قصد درونی او پرده برداشتند و فرمودند که عُمر، فراخوان به ولایت را در آذان - از طریق حیعله سوم - بر نمی‌تابید. ائمه اطهار علی می‌خواستند بیان کنند که حذف حیعله سوم، به یک انگیزه سیاسی و اعتقادی مهم صورت گرفت. اگر علت برداشتن حیعله سوم از آذان روشن می‌شد، آشکار می‌گشت که خلیفه، در جایگزینی «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» چه هدفی در سر داشته است.

محور دوم بحث، با میراث تاریخی و حدیثی اهل تسنن مرتبط است. آنان می‌کوشند به «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» اعتبار بخشند و آن را یک سنت نبوی قلمداد کنند. نگارنده در کتاب «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ، شَرَعَتْ أَمْ بَدَعَتْ» ثابت کرده است که این جمله، در سنت پیامبر ﷺ نبود؛ بلکه آن را برای مقابله با مضمونی که در حیعله سوم نهفته بود ساختند و در آذان جای دادند.

اگر در متن سخن مالک بنگریم، در می‌یابیم که «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» در روزگار خلافت عُمر و پس از برداشتن حیعله سوم جایگزین شد؛ زیرا عُمر به مؤذن خود گفت: این جمله را بعد از «حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ» بگذار.

اکنون می‌پرسیم: آیا خردمندان می‌نمایند که خلیفه، بی‌هیچ انگیزه و قصدی، کاری را انجام

۱. این کتاب، در دست تهیه و تنظیم است و به زودی برای چاپ آماده می‌شود.

دهد؟ نمی‌توان پذیرفت که وی بی‌هدف به این کار دست یازیده و معنای ساده‌ای را از این جمله در نظر داشته و آن را تنها برای به خود آمدن غافلان و بیدار ساختن خواب رفته‌ها - چنان که گفته‌اند - وضع کرده باشد.

واکاوی موضوع مهمی همچون قضیه یادشده به پشتکار و تلاش نیاز دارد تا ناشناخته‌ها و ناپیداهایی را که در لابه لای متون مخفی شده‌اند کشف کند و نقاب از چهره بعضی از نصوص بردارد؛ چه این مسأله گاه به فقه ارتباط می‌یابد، گاهی به عقاید و زمانی به تاریخ. بعضی از متون در دست، روشن و گروهی دیگر مبهم هستند؛ اما می‌توان آن‌ها را به حرف آورد. میراث علمی اسلامی، ملک همگان است و اجزای آن یکدیگر را تفسیر می‌کنند و نمی‌توان به این عذر که بعضی از نصوص نزد دیگران اعتبار ندارند، آن‌ها را وانهاد. چنین نگرش تنگ‌نظرانه‌ای ما را محدود می‌کند و از واقع‌نگری و نگاه همه جانبه، باز می‌دارد.

یکی از دو روی این سکه، به آنچه عالمان شیعه - در انگیزه‌های حذف «حَىٰ عَلٰی خَیْرِ الْعَمَلِ» از آذان - بیان کرده‌اند، ارتباط می‌یابد. که پیش از این، شماری از آن‌ها را آوردیم. روی دیگر این سکه، فهم معنایی است که در «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» قصد شده است؛ معنایی که کتاب‌های عامه، از آن چشم پوشیده و تنها به معنای ظاهری آن بسنده کرده‌اند. آنان که با واقعیات پشت پرده رویدادها آشنا نیستند - اگر واقع‌نگر باشند - می‌توانند از راه دیگر، به اهداف حذف حیعله سوم و نهادن «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» به جای آن، پی ببرند؛ چنانکه می‌توانند به اهداف حدیث‌سازان آگاهی یابند و تاریخ جعل این اخبار را شناسایی کنند. گاه پژوهشگر اخباری را برای استناد می‌آورد؛ زیرا در این صورت، باید به اخبار صحیح رجوع کند؛ اما گاهی روایات ساختگی را یاد می‌کند تا به اهداف حدیث‌سازان در آن دوران از تاریخ اسلام - که این احادیث در آن فاصله زمانی جعل شده‌اند - پی ببرد و انگیزه‌های انتشار آن‌ها را دریابد.

از این روست که ما در راستای استوارسازی دیدگاه خود (نه برای استدلال شرعی) گاه به عملکرد حکومت‌ها (سنی یا شیعه) روی می‌آوریم تا به رویکرد ویژه‌ای اشاره کنیم که ظهور و بروز آن در تاریخ مشخصی است و ریشه‌های خاص خود را دارد و رویکردی دیگر را در جای دیگری می‌یابیم که تاریخ و ریشه‌های معینی دارد و چیز دیگری را زیر بال می‌گیرد. مقصود از این سخن، پی بردن به خط سیر این دو بینش و اتصال آن‌ها به صدر اسلام و

شخصیت‌های برجسته‌ی آن است. بر اساس این نگرش کلی، بی‌گمان، حکومت‌های اموی و عباسی، امتدادِ خلافتِ خلفای سه‌گانه به شمار می‌آیند نماینده‌های و جریانی هستند که با مکتب امام علی (علیه السلام) به ستیز برخاست. بعید نیست که عملکرد اینان نمایان‌گر نیت‌ها و باورهای خلفای پیشین باشد و اهداف و خواسته‌های پیدا و پنهان آن‌ها را بازتاب دهد و عملیاتی سازد.

در کتاب‌های تاریخ آمده است: معاویه به کارگزارانش (در همه جا) نوشت که راویان فضایل عثمان و شیخین را به خود نزدیک سازند و هیچ خبری را که یکی از مسلمان‌ها دربارهٔ ابوتراب روایت می‌کند وانگذارند، مگر این که حدیثی عکس آن را از زبان صحابه سامان دهند.<sup>۱</sup> می‌دانیم که معاویه، از سر کینه‌توزی با امام (علیه السلام)، سنت را وانهاد و «بسمله» را از سوره‌ها حذف کرد؛ زیرا مکتب علوی آشکار خواندن «بسم الله» را از نشانه‌های مؤمن می‌شمرد. با توجه به این نکته، دور از انتظار نیست که اهتمام آنان به «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنْ النَّوْمِ» - به جای «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» - در راستای خاموش کردن ذکر خدا و مخالفت با مولا (علیه السلام) باشد. شیخ محمد ابوزهره، می‌نگارد:

نقش حکومتِ اموی را در ناپیدایی بسیاری از آثار علی (علیه السلام) در قضاوت و فتوا، نباید از نظر دور داشت؛ زیرا خردمندان نمی‌نماید که آنان علی (علیه السلام) را بر منبرها لعن کنند و [هم‌زمان با آن] به علما اجازه دهند که به احادیث او لب بجنبانند و فتواها و سخنان او را نقل کنند؛ بویژه آن حرف‌هایی که با پایه‌های حکومتِ اسلامی ارتباط داشت.<sup>۲</sup>

شالودهٔ حکومت اسلامی یا خلافتِ ابوبکر است یا امامتِ حضرت علی (علیه السلام) آیا می‌شود که معاویه و هم‌قطارانش در استوارسازی خلافتِ ابوبکر - در مقابل امامتِ مولای متقیان (علیه السلام) - نقش نداشته باشند؟! بویژه آنکه «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) فرا می‌خواند. بر این اساس، می‌توانیم احتمال دهیم که تثبیت زمامداری ابوبکر، از اهداف مهم معاویه و همگنانش در پایبندی به جملهٔ «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنْ النَّوْمِ» بوده است. این چکیده

۱. شرح نهج البلاغه: ج ۱۱، صص ۴۴-۴۵ و ج ۴، ص ۶۳

۲. تاریخ المذاهب الإسلامية: صص ۲۸۵-۲۸۶

سخنی است که در تفسیر «الصلاة خیر من النوم» بیان خواهیم کرد. اگر آن چه را از اهل بیت علیهم السلام در معنای «حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» رسیده است به این بینش ضمیمه کنیم و سخنانی را که برای توجیه کار عمر در برداشتن حیلة سوم گفته‌اند، بر آن بیفزاییم، قصدی که در گفتن «الصلاة خیر من النوم» می‌توان مطرح کرد، رجحان می‌یابد. احتمال دارد این دیدگاه درست باشد؛ زیرا بر قراین و شواهد بسیاری استوار است که از جاهای مختلف به دست آورده‌ایم؛ قراین و شواهدی که اگر چه در مجموع، اطمینان بخش‌اند، اما به پای دلیل قاطع و نص آشکاری که باید به آن تن داد، نمی‌رسند. البته این رویکرد ما در تفسیر «الصلاة خیر من النوم» در خدشه‌ناپذیری، به منزله آن چه برای ما در اهداف عُمر از حذف حیلة سوم (از لابلاى احادیث اهل بیت علیهم السلام) ثابت شده است، نیست. از برادران اندیشمند و عالمان دینی انتظار می‌رود که نظر خویش را درباره آن چه نوشته‌ایم، ابراز دارند و با روح علمی و بی‌طرفانه، با ما مناقشه کنند و نقاط قوت و ضعف این بحث را نشان دهند.

### تفسیر احتمالی در معنای «الصلاة خیر من النوم»

اکنون به احتمالاتی می‌پردازیم که می‌توان از آن‌ها در معنای «الصلاة خیر من النوم» سخن به میان آورد. همه این احتمالات، در ارتباط و اژه «الصلاة» با نماز ابوبکر، همسویند؛ اما در تفسیر «النوم» از هم تمایز می‌یابند. اینکه آیا مراد از «خواب» خوابیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر بیماری است یا خوابیدن امام علی علیه السلام به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله در لیلۃ المبیت یا چیز دیگر؟

#### احتمال اول

در کتاب نور البراهین آمده است: «چه بسا اهل سنت در «الصلاة خیر من النوم» قصد کرده‌اند که نماز ابوبکر در «غار» از خواب علی علیه السلام بر بستر پیامبر صلی الله علیه و آله در شب هجرت بهتر است»<sup>۱</sup>.

نویسنده این سخن را از باب احتمال می‌آورد و به آخاری که مؤید آن باشد، هیچ اشاره‌ای ندارد.

به یاد نداریم که کسی برای اثبات خلافت ابوبکر به نمازش در غار (یا به کثرت نمازش در آن جا) استدلال کرده باشد. از این رو، ما از این احتمال دست می کشیم. البته بعید نیست که نویسنده، آن چه را ما در احتمال سوم خواهیم گفت، قصد کرده باشد و به اشتباه، نماز ابوبکر در غار را بر کاغذ رقم زده است.

دو احتمال دیگر، به واقع نزدیک ترند؛ هر چند به نظر ما، احتمال سوم رجحان دارد.

### احتمال دوم

«الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» به دو نگرش بعد از رحلت رسول الله ﷺ اشاره دارد: یک نگرش به عمق رسالت و مکانتِ بلند پیامبر ﷺ ایمان داشت و بر این باور بود که باید فرامین آن حضرت را گردن نهاد و مخالفت با حضرتش را جایز نمی دانست. آیات فراوانی بر این بینش دلالت دارد؛ از جمله:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيُحْكَمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛<sup>۱</sup> سخن مؤمنان راستین - هنگامی که به سوی خدا و پیامبر فراخوانده شوند تا میانشان حکم کند - این است که بگویند: شنیدیم و فرمان می بریم. اینان، همان کسانی اند که به رستگاری رسیده اند.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾؛<sup>۲</sup> هنگامی که خدا و پیامبرش، امری را جاری سازد، مرد و زن مؤمنی را نرسد که برای خود حق اختیار در امرشان قائل شوند؛ و هر که خدا و پیامبر را نافرمانی کند، در گمراهی آشکار به سر می برد.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ؛ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾؛<sup>۳</sup> به پروردگارت سوگند، آنان ایمان [راستین] ندارند مگر این که [هرگاه] در مشاجرات میان آن ها داوری کنی [به حکم تو تن دهند] و سپس هیچ تنگنایی در خویش - در داوری ات - احساس نکنند و تسلیم محض باشند.

اما نگرش دیگر، پیغمبر ﷺ را انسانی عادی می دانست که صواب می گوید، به خطا می رود و

۱. سوره نور (۲۴): ۵۱

۲. احزاب (۳۳): ۳۶

۳. نساء (۴): ۶۵

در حال خشم، چیزی را بر زبان می‌آورد که در خشنودی به آن لب نمی‌گشاید. صاحبان این دیدگاه با نبی اکرم ﷺ مانند یک شخص معمولی برخورد می‌کردند؛ صدایشان را از صدای او بالاتر می‌بردند<sup>۱</sup> و حتی در حضورش داد و فریاد به راه می‌انداختند؛ با پیامبر ﷺ، جرّ و بحث می‌کردند و توانمندیشان را در انجام عبادات توان فرسا می‌نمایاندند؛<sup>۲</sup> در پرداخت صدقات، به آن حضرت گوشه و کنایه می‌زدند؛<sup>۳</sup> هرگاه دادوستد و کار سرگرم‌کننده‌ای می‌دیدند، به سوی آن می‌شتافتند و پیغمبر ﷺ را تنها می‌گذاشتند؛<sup>۴</sup> بعضی از اینان به ناموس پیامبر ﷺ تهمت زدند؛<sup>۵</sup> عده‌ای نیز هم‌دست شدند که حضرت را در «**لیلة العقیبة**» ترور کنند؛<sup>۶</sup> پیامبر خدا را می‌آزردند...<sup>۷</sup> تا آن‌جا که درباره‌ی ایشان نازل شد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ﴾؛<sup>۸</sup> «خداوند کسانی را که خدا و پیامبر را می‌آزارند لعنت می‌کند».

اینان همان کسانی بودند که فرمان پیشوای خود را - آن‌گاه که در بستر بیماری فرمود: «استخوان شانه و دواتی بیاورید تا نوشته‌ای برایتان بنگارم که پس از من، هرگز گمراه نشوید» - فرمان نبردند و زمانی که خواست بر پیکر منافقی نماز گزارد، جامه‌ی حضرتش را گرفتند و کشیدند و در برابر نص، به اجتهاد دست یازیدند!

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدایتان را از صدای پیامبر بالاتر نبرید و آنگونه که یکدیگر را می‌خوانید او را نخوانید که ناخودآگاه، اعمال [نیک] شما هیچ می‌شود؛ حجرات (۴۹): ۲.

۲. چنان‌که در ماجرای عبدالله بن عمرو بن عاص، شاهدیم که با پیامبر ﷺ درباره‌ی میزان قرائت قرآن و روزی دهر (همیشگی و پیوسته) چانه می‌زند و توان خود را به رخ می‌کشد. رک: **الطبقات الكبرى**: ج ۴، ص ۲۶۴؛ پی‌نوشت ذهبی در **سیر اعلام النبلاء**: ج ۳، صص ۸۵-۸۶ بر سخن خودش؛ **وضوء النبوی**: ج ۲، ص ۴۹۲ (اثر نگارنده).

۳. بنگرید به اقوال مفسران در تفسیر آیه ۵۸ سوره توبه.

۴. بنگرید به سخن مفسران در ذیل آیه ۱۱ سوره جمعه.

۵. بنگرید به آن‌چه مفسران درباره‌ی آیه ۱۱ سوره نور بیان داشته‌اند.

۶. توبه (۹): ۷۴. بنگرید به: شرح نووی بر صحیح مسلم: ج ۷، ص ۱۲۵؛ **المعجم الأوسط**: ج ۴، ص ۱۴۶، ح ۲۸۳۱ (و: ج ۸، ص ۱۰۲، ح ۸۱۰۰)؛ **الأحادیث المختارة**: ج ۸، ص ۲۲۰، ح ۲۶۰؛ (می‌گوید: اسناد آن صحیح است؛ **مجمع الزوائد**: ج ۱، ص ۱۱۰؛ **البدایة و النهایة**: ج ۵، ص ۲۰؛ **سنن بیهقی**: ج ۸، ص ۱۹۸؛ **مسند احمد**: ج ۴، ص ۳۱۹، ح ۱۸۹۰۵؛ **تاریخ الإسلام**: ج ۲، ص ۶۴۸؛ **مسند بغوی**: ج ۲، ص ۳۰۷.

۷. توبه (۹): ۶۱

۸. احزاب (۳۳): ۵۷



با این اقدامات می‌خواستند نشان دهند آن چه رسول خدا آورده، از خود او مهم‌تر است. «نماز نسبت به خواب، اهمیت بیشتری دارد»؛ یعنی پیامبر ﷺ در بستر مرگ افتاده و کارش تمام است؛ او را رها کنید تا به حال خویش باشد و جان دهد! در عوض به عباداتی که وی شما را به آنها فراخواند اهتمام ورزید مانند: نماز، روزه، زکات، حج... پس «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النُّومِ!» افزون بر این، آنان معتقد بودند که پیامبر ﷺ نیز مانند دیگران خواب می‌ماند و نماز را ترک می‌کند.

این نگاه بی‌حرمتی به پیامبر ﷺ است و به روشنی، از منزلت آن حضرت فرو می‌کاهد؛ وی جلوی روی مسلمانان - بی‌خیال از نماز صبح - در خواب ناز فرو می‌رود تا این که خورشید طلوع می‌کند و از تابش گرمای آن بر صورت‌ها، افراد از خواب برمی‌خیزند!<sup>۱</sup> البته مکتب فکری دیگر، این فهم را بر نمی‌تافت و باور داشت که او امر نبوی از نماز مهم‌تر است. پیشوای این مکتب امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که سر پیامبر ﷺ هنگامی که وحی نازل شد - و حضرت در حالتی مانند خواب قرار داشت - بر دامان او بود. آن روز، امام (علیه السلام) تا امر رسول

۱. ابن ابی عاصم (ت ۲۸۷) در کتاب **الأحاد والمثانی** از یزید بن صالح رُحی روایت می‌کند که: «ذو مخبر [مردی حبشی که به پیامبر ﷺ خدمت می‌کرد] گفت که آنان در سفری همراه رسول الله ﷺ بودند، پیغمبر [به جهت کمبود آذوقه] در سفر شتاب فرمود. گروهی از مردم جاماندند. شخصی گفت: ای رسول خدا! مردم جا ماندند! پیامبر ﷺ نشست تا همه به آن حضرت پیوستند. رسول خدا ﷺ یا یکی از آن میان گفت: کاش اُطراق می‌کردیم و کمی می‌خوابیدیم! یا پیامبر ﷺ فرمود: آیا نمی‌خواهید اندکی استراحت کنیم؟! آنان موافقت کردند و گفتند: آری، جانمان به فدایت. پیامبر ﷺ فرود آمد و در آن جا منزل کردند. حضرت فرمود: چه کسی حاضر است امشب شتر من را بچراند؟ گفتم: جانم به فدایت ای رسول خدا! من حاضرم. پیامبر ﷺ افسار ناقه‌اش را به من داد و فرمود: بگیر: مبادا به حال خود رهایش کنی! زمام ناقه‌ی حضرت و ناقه‌ی خویش را گرفتم و اندکی دورتر رفتم و آن دو را رها کردم تا بچرند و خود به آنان می‌نگریستم. ناگهان خوابم بُرد و چیزی نفهمیدم تا زمانی که گرمای خورشید را بر صورتم احساس کردم. به راست و چپ نگاه کردم. آن دو ناقه زیاد دور نشده بودند. پیش رفتم و افسار آن دو را گرفتم و نزد همسفران آمدم. دیدم هنوز در خواب‌اند. نزدیک‌ترین آن‌ها را بیدار کردم و پرسیدم: نماز خوانده‌اید؟ گفت: نه! یکدیگر را بیدار کردند تا سرانجام پیامبر ﷺ بریاخت. فرمود: بلال! آیا آبی در آفتابه هست؟ بلال گفت: آری، خدا مرا فدایت گرداند! پیامبر ﷺ به اندازه‌ای در وضویش آب کم مصرف کرد که خاک پیش رویش تر نشد. برخاست و بی آن‌که عجله کند، دو رکعت نماز گزارد. سپس به بلال دستور داد اذان دهد، بلال اذان داد و «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النُّومِ» را بانگ زد و حضرت با خیالی راحت، با ایشان نماز گزارد. شخصی گفت: ای رسول خدا! آیا گناه نکردیم؟ فرمود: خدای بزرگ، روح ما را ستاند و سپس به ما بازگرداند و اکنون [که روح به بدنمان آمد] نماز گزاردیم». بنگرید چگونه در این نقل، مسلمانان یکدیگر را از خواب بیدار می‌کنند و پیامبر ﷺ آخرین نفری است که برای نماز، بیدار می‌شود! **الأحاد والمثانی**: ج ۵، ص ۱۲۳، ح ۲۶۶۴؛ **البدایة والنهایة**: ج ۵، ص ۳۳۴.

خدا را [تمام و کمال] امتثال کرده باشد از جای نجنبید و برای نماز اول وقت برنخاست؛ در همین حال ماند تا خورشید در آستانه به غروب رسید و وقت فضیلت نماز از دست رفت. در این هنگام، پیامبر ﷺ به حالت عادی آمد و از خدا خواست خورشید را بازگرداند تا علی بن ابی طالب علیه السلام نماز را به هنگام آن، بگذارد. خدای متعال آفتاب را برای او بازگرداند و بدین گونه، فرمان بری علی علیه السلام را ارج نهاد و به او پاداش داد.<sup>۱</sup>

بنابراین، در میان صحابه، کسانی امر پیامبر ﷺ را از نماز با اهمیت تر می‌شمردند؛ به عکس کسانی که پیکره نماز را از روح آن (تسلیم در برابر آن حضرت) مهم تر می‌دانستند.<sup>۲</sup> چه بسا این شعار، اشاره به این دو نگرش - هنگام رحلت پیامبر ﷺ و بعد از آن حضرت - داشته باشد. از آن جا که گروه حاکم (مکتب خلفا) از کسانی بودند که به ظواهر امور می‌چسبیدند «الصلاة خیر من التوم» را در نماز صبح شعار خود ساختند تا از دیگران متمایز شوند. این تقسیم را با آن چه از عمر بروز یافت نیز می‌توان تأیید کرد. او یک بار نماز را به پیامبر ﷺ عرضه داشت و به تعلیم آن حضرت دست یازید! در سنن نسائی از عطا نقل شده است که ابن عباس می‌گفت:

رسول خدا ﷺ شبی نماز عشا را به تأخیر انداخت؛ تا آن جا که مردم خوابیدند و بیدار شدند... و [دوباره] خوابیدند و بیدار شدند. عمر برخاست و بانگ زد: الصلاة، الصلاة! وقت نماز از دست رفت، به پاخیزید!<sup>۳</sup>

در صحیح بخاری از سهل بن سعد ساعدی نقل شده است:

۱. قرب الإسناد: ص ۱۷۵، ح ۶۴۴؛ علل الشرایع: ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۳؛ من لا یحضره الفقیه: ج ۱، ص ۲۰۳، ح ۶۱۰؛ تهذیب الأحکام: ج ۲، ص ۲۷۷، ح ۱؛ المعجم الکبیر: ج ۲۴، ص ۱۴۴، ح ۷۲۸۲؛ مجمع الزوائد: ج ۸، ص ۲۹۷. هیشمی می‌گوید: طبرانی این روایت را با آسانی می‌آورد و رجال یکی از آن‌ها صحیح است؛ از ابراهیم بن حسن نقل شده که تفه است.

۲. بی‌گمان، رسول خدا ﷺ گروه اول را درست می‌خواند؛ زیرا بخاری (و دیگران) نقل کرده‌اند که ابوسعید بن معلی انصاری نماز می‌گزارد. پیامبر اکرم ﷺ او را فرا خواند. وی کندی نمود تا این که نمازش را به جا آورد. سپس پیش رسول خدا ﷺ آمد. حضرت او را بر این کندی نکوهید و فرمود: «مگر این سخن خدای متعال را نشنیده‌ای که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ (انفال: ۸)؛ (۲۴)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا و پیامبر را اجابت کنید آن‌گاه که شما را فرا می‌خوانند تا زنده‌تان سازند؟»؛ سنن بیهقی: ج ۷، ص ۶۴.

۳. سنن نسائی: ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۵۳۱؛ صحیح مسلم: ج ۱، ص ۴۴۴، ح ۶۴۲.

پیامبر ﷺ به سوی بنی عَمْرُو بن عَوْف رفت تا آن‌ها را آشتی دهد. وقت نماز رسید. مُؤذِن پیش ابوبکر آمد و گفت: آیا با مردم نماز می‌گزاری؟ ندای نماز بدهم؟ ابوبکر گفت: آری. سپس با مردم نماز گزارد. رسول خدا [زمانی] آمد که مردم در نماز بودند.<sup>۱</sup>

این دو حدیث، سیمای ابوبکر و عَمْر را می‌نمایاند؛ ابوبکر بر پیامبر ﷺ پیش می‌افتد و عَمْر به آن حضرت درس نماز می‌دهد و رفتارش به گونه‌ای است که گویا پیامبر ﷺ از نماز بی‌خبر است و اوقات آن را نمی‌داند!

آیا بهتر نبود که ابوبکر منتظر پیامبر ﷺ - که خود خاستگاه تشریح احکام است - می‌ماند و از آن حضرت پیش نمی‌افتاد؟ نابگردانه می‌نماید که رسول خدا ﷺ نماز اول وقت را بی‌جهت از دست بدهد. مگر نه اینکه بی‌اجازه پیامبر ﷺ بر حضرتش سبقت جستن، نوعی تجاوز به آن ساحت است و رفتاری ناشایست و به دور از آدب انسانی و دینی به شمار می‌آید؟ در کتاب الوصیة از امام کاظم (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

« چون بیماری پیامبر ﷺ شدت یافت و احساس سنگینی کرد، علی (علیه السلام) را خواست و سر در دامن او گذاشت و از هوش رفت. وقت نماز فرا رسید و آذان نماز داده شد، عایشه بیرون آمد و گفت: عَمْر! برو با مردم نماز بگزار! عَمْر گفت: برای این کار، پدرت از من سزاوارتر است... . عایشه گفت: محمد بی‌هوش است؛ گمان نمی‌کنم [به این زودی‌ها] به هوش آید!

آن مرد [مقصودش مولی علی (علیه السلام) است] به او سرگرم است؛ نمی‌تواند تنهاش بگذارد. پیش از آن که هوشیار گردد، دست به کار نماز شو!»

هنوز پیامبر ﷺ در بستر مرگ بود که ابوبکر و عَمْر (و همراهان) و سران اَنْصار، حضرتش را واگذارند و در اینکه حکومت از آن چه کسی باشد، به کشمکش افتادند.

امام (علیه السلام) با آن پیکر پاک تنها ماند؛ زیرا هواداران جریان اول، می‌پنداشتند که «خلافت»، از پیامبر ﷺ و مرگ او و غسل و کفنش مهم‌تر است. اما علی (علیه السلام) به پیامبر ﷺ اهمیت می‌داد.

آن هنگام که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به همراه فاطمه (علیها السلام) بر مهاجران و انصار احتجاج ورزید، آنان گفتند:

ای دختر پیامبر! با این مرد (ابوبکر) بیعت کردیم و مسأله تمام شد. اگر همسرت پیش از ابوبکر به سوی ما می آمد، از بیعت با او نمی گذشتیم. فرمود: آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در خانه اش رها می کردم و به خاک نمی کردم و برای به دست گرفتن قدرت، بیرون می آمدم و با مردم در می افتادم؟ فاطمه (علیها السلام) فرمود: ابوالحسن جز آن چه بایست، انجام نداد. آنان کاری کردند که حسابشان با خداست و از آن ها بازخواست خواهد کرد.<sup>۱</sup>

باری؛ امام علی و صدیقۀ کبری (علیه السلام) و نیز گروهی از صحابه، حرمت گذاری به شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پیکر مقدس او را از همه عبادات مهم تر می دانستند و در مقابل، بعضی از خودنمایان بودند که هسته دین را رها کردند و به پوسته آن چسبیدند.

بنابراین، بعید نمی نماید - بلکه بسیار پذیرفتنی است - که شیخین «الصلاة خیر من النوم» را وضع کردند تا ننگ ترک جنازه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مشغول شدن به نماز و خلافت را بیوشانند. ابوبکر آن را بنیان نهاد، عمر آن را استوار ساخت و بنی امیه آن را برای همیشه قانونی و شرعی کردند. آنان پیرو نگرشی بودند که اولاً به ظاهر عبادات اهتمام داشت و ثانیاً می کوشید شأن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پایین آورد و او را یک شخص عادی قلمداد کند.

بر این اساس، «الصلاة خیر من النوم» انعکاس یک جریان فکری است که مردم را پس از رسول الله (صلی الله علیه و آله) به سوی خود فرا می خواندند؛ جریانی که عصمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) (بلکه عصمت انبیای الهی (علیهم السلام)) را در چارچوب تشریح و احکام، محدود می کرد و جز در حیطه وحی، آنان را از خطا منزه نمی دانست؛ به دیگر سخن پیروی از پیغمبران را فقط در چیزهایی که از جانب خدا آورده اند جایز میدانست. از این رو می بینیم آن قدر که به ظواهر اسلام (مانند: نماز، تلاوت قرآن و...) اهمیت می دهند، به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) احترام نمی گذارند و جز به قصد نماز در مسجد النبی، به مدینه نمی روند.

این خط سیر، بدان جا انجامید که وقتی محمد بن عبدالوهاب، سردمدار شد، پیغمبر خدا را

هیچ انگاشت و گفت:

عصای دست من بهتر از رسول خداست؛ زیرا از این عصا کاری بر می آید؛  
اما او اکنون سودی به کسی نمی‌رساند؛ مرده‌ای است و دستش از این  
عالم کوتاه.

این در حالی است که قرآن و احادیث مسلمانان را ملزم می‌دارد که در نماز، بر آن حضرت  
سلام بفرستند. اگر او مرده‌ای است که چیزی را در نمی‌یابد (از این سخن به خدا پناه  
می‌بریم) سلام بر او چه معنا دارد؟!

می‌توانیم احتمال دوم را چنین خلاصه کنیم: گرایش حاکم می‌خواست به دیگران بفهماند  
که اهتمام به عبادات، از توجه به شخص پیامبر ﷺ مهم‌تر است؛ چه رسد به ولایت علی و  
فاطمه علیها السلام (که در اصول و فروع، دنباله پیغمبرند)!

آنان قداست پیامبر ﷺ را به زمین زدند و با این کار، همه دنباله‌هایی را که این قدسیت با  
خود می‌کشید، با خاک یکسان کردند. از این‌روست که عمر هنگام یورش به خانه حضرت  
صدیقۀ طاهره علیها السلام، در پاسخ کسی که می‌گوید: در این خانه، فاطمه هست... می‌گوید:  
باشد!

پیش از این گذشت که آنان گفتند: تشریح اذان در خواب صورت گرفت. بدین سان، اذان  
منامی را با این رویکرد سامان دادند که شأن پیامبر ﷺ را پایین آورند و رؤیایی را که آن  
حضرت درباره بنی‌امیه دید، هیچ انگارند. خدای متعال می‌فرماید: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا  
الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ»<sup>۲</sup>؛ «ما رؤیایی را که به تو  
نمایاندم و درخت نفرین شده در قرآن را جز آزمونی برای مردم قرار ندادیم...»

از رهگذر این آیه، می‌توان به عمق نزاعی که میان اهل بیت علیهم السلام و بنی‌امیه در گرفت، پی برد؛  
چرا دیگران بر منامی بودن اذان، پای می‌فشارند و اهل بیت علیهم السلام اصرار دارند تشریح اذان در  
شب معراج صورت گرفت و امری وحیانی است و کسانی که به منامی بودن اذان قائل‌اند،  
بزرگ‌ترین شعار دین را تحریف کرده‌اند!

۱. الإمامة والسياسة: ج ۱، ص ۱۹

۲. اسراء (۱۷): ۶۰

آری؛ این دسته، دنباله‌رو گروهی‌اند که می‌پندارند رسول خدا ﷺ می‌خواست پسرعموی خود را پیش اندازد و امامت امری الهی نیست؛ بلکه منصبی است که با شورا و سیطره بر امور، به دست می‌آید. سخن مطرح شده در آن پنجشنبه شوم، در برابر فرمان پیامبر «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» گواه این ادعاست. با این سخن، می‌خواستند بگویند که ظاهر قرآن و متن آن، بر جان پیامبر ﷺ (و شخص او) مُقَدَّم است؛ چه رسد به سخنی که در بستر بیماری بر زبان آورد! این در حالی است که خود قرآن مسلمانان را به لزوم پیروی از آن فرستاده آسمانی فرا می‌خواند و یادآور می‌شود که حق ندارند از دستورات حضرتش روی برتابند؛ خواه تن درست و سالم باشد و خواه بیمار و در بستر.

باری؛ وضع جمله «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» در بیش این گروه، بدین معناست که «نماز» (که البته سر آمد عبادات است) از «جان پیامبر» بهتر است! در این دیدگاه الف و لام در کلمه «النَّوْمِ»، بیانگر جنس است؛ با در نظر گرفتن ویژگی خواب پیامبر ﷺ. به نظر نگارنده، جمله «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» پس از وفات پیامبر (در زمان ابوبکر) به آذان صبح افزوده شد؛ لیکن از آن‌جا که مدت خلافت وی کوتاه و آکنده از جنگ‌های داخلی بود، در زمان عمر تثبیت گردید. عمر رهبر خط مشیی است که اعتقاد دارد «عبادات بدنی» و در رأس آن‌ها، نماز، از جان پیامبر ﷺ مهم‌ترند و بر این اساس، «نماز» نزد او از «خواب» (با تفسیری که روشن ساختیم) بهتر است.

### احتمال سوم

این احتمال را - که دیدگاه ما نیز هست - می‌توان در نکات زیر خلاصه کرد:

(۱) اهل تسنن برای اثبات امامت ابوبکر، به اموری استدلال کرده‌اند؛ از جمله:

نماز ابوبکر با مردم، به دستور پیامبر برگزار شد! [و نیز ادعا می‌کنند:] برای دنیای خود، شخصی را بر می‌گزینیم که پیغمبر او را برای امامت دینیمان پسندید... [و این را به امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت می‌دهند!]<sup>۱</sup>

البته این پندار خامی است؛ زیرا امام علی (علیه السلام) از هر مناسبتی که پیش می‌آمد استفاده می‌کرد

۱. بنگرید به: التمهید ابن عبدالبر، ج ۲۲، ص ۱۲۹؛ تاریخ دمشق: ج ۳۰، ص ۲۶۵؛ الإستیعاب: ج ۳، ص ۹۷۱؛ شرح اصول اعتقاد أهل السنة: ج ۷، ص ۱۲۹۵.

و خشم و ناخرسندی خویش را نسبت به ابوبکر ابراز می‌داشت و خلافتِ غاصبانه او را محکوم می‌کرد. چگونه با این دلایل سست و نادرست، می‌توان پذیرفت که حضرت بر خلافتِ خیالی ابوبکر، مَهْرِ صحت زده است؟!

ما در صدرِ ردّ این مقوله نیستیم؛ زیرا دروغ بودن و غیر منطقی بودنش روشن است؛ اما می‌خواهیم تأکید کنیم که اهل سنت، برای حقانیتِ خلافتِ ابوبکر به نماز او استناد می‌کنند و گزارش‌ها و نصوصی که در این باب وجود دارد بیان می‌دارد که استدلال به نماز ابوبکر از ادله‌ای است که سَنَبانِ سَلَف بر امامت ابوبکر به آن استناد کرده‌اند.

(۲) بی‌هیچ اختلافی، معروف است که عُمَر از پشتیبانانِ امامتِ ابوبکر در روز سقیفه (و بعد از آن) بود. از سالم بن عبید، نقل شده است که:

چون پیامبر درگذشت و انصار گفتند: امیری از ما باشد و امیری از شما، عُمَر دست ابوبکر را گرفت و گفت: دو شمشیر در یک غلاف؟! اگر چنین شود، با هم کنار نمی‌آیند. سپس گفت: چه کسی این سه و یژگی را دارد؟ ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾؛<sup>۱</sup> (دومی آن دو، هنگامی که هر دو در غار به سر می‌بردند) آن دو تن که بودند؟! وقتی که پیامبر به همراهش گفت: ﴿لَا تَحْزَن﴾؛ (اندوهگین مباش) چه کسی همراه پیامبر بود؟! و چون فرمود: ﴿...إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾<sup>۲</sup> خدا با که بود؟! سپس عُمَر به سوی ابوبکر دست دراز کرد (و با او بیعت نمود و در پی آن) مردمان بهترین و زیباترین بیعت‌ها را با ابوبکر بستند.<sup>۳</sup>

فضیلتِ «غار» از مهم‌ترین فضایلی است که برای شایستگی ابوبکر به خلافت، به آن استدلال می‌شود و عُمَر از کسانی است که در «سقیفه» به آن استناد کرد. دور نیست که در افزودن «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» نیز از این فضیلت استفاده شود.

کتاب‌های تاریخ و طبقات به نقلِ زَرَبْنِ حُبَيْش از عبدالله بن مسعود، آورده‌اند: چون پیامبر درگذشت، انصار گفتند: امیری از ما باشد و امیری از شما! عُمَر

۱. توبه (۹): ۴۰.

۲. توبه (۹): ۴۰.

۳. شرح نهج البلاغه: ج ۶، ص ۲۸؛ السنن الکبری (نسائی): ج ۴، ص ۲۶۳، ح ۷۱۱۹ و ج ۵، ص ۷، ح ۸۱۰۹.

گفت: ای انصار! آیا نمی‌دانید که رسول خدا از ابوبکر خواست که با مردم نماز گزارد؟! گفتند: آری. عمر گفت: کدام یک از شما خوش دارد بر ابوبکر پیش افتد؟ گفتند: به خدا پناه می‌بریم از این که بر ابوبکر سبقت جوئیم! این متن نیز نشان می‌دهد عُمر - در کنار استدلال به فضیلت یار غار پیامبر بودن - برای خلافت ابوبکر، به نماز او استناد می‌کرد.

عُمر از مُؤذِن خود خواست که بعد از «حَى عَلَى الْفَلَاحِ» دوبار «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» بگوید. شاید می‌خواست با این کار - به کنایه - بر امامت ابوبکر تأکید کند؛ یعنی معنای باطنی این جمله را که نزد خودش معلوم بود، هدف قرار داد. ضمناً این جمله [با توجه به معنای درونی آن] با آن چه اهل بیت علیهم‌السلام در معنای ناپیدای «حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» فرموده‌اند، برابری و مقابله می‌کند.

به دیگر سخن، اگر بگوییم عُمر با افزودن «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» به آذان، تنها جنس «نماز» و «خواب» را قصد کرده بود، به فهم او توهین کرده‌ایم؛ زیرا معلوم است که نماز از خواب بهتر است و نیاز به داد و فریاد ندارد. عُمر، معنای درونی و نهفته این عبارت را در سر می‌پروراند؛ معنایی که هنگام استدلال بر انصار در «سقیفه» آن را بر زبان آورد؛ یعنی یادآوری «نماز ابوبکر» و فضیلت «یار غار بودن» در کنار هم. این دو معنا، در عصرهای متأخر نیز از ادله خلافت ابوبکر، شمرده شدند!

استدلال معاویه به فضیلت «یار غار بودن!» و ستیز و دشمنی او با فضیلت «مبیت»<sup>۲</sup> انکار ناشدنی است. وی حتی پا را از این فراتر گذاشت و به تحریف شأن نزول آیاتی دست یازید که درباره علی علیه‌السلام نازل شد و با این ترفند، وانمود کرد که این آیات، در شأن ابن ملجم، صُهِیب و امثال آن دو (که از پست‌ترین مردمان به شمار می‌رفتند) فرود آمده است! ابوجعفر اسکافی (استاد ابن ابی الحدید) می‌گوید:

روایت است که معاویه به سَمْرَةَ بن جُنْدَب، صد هزار درهم داد تا روایت کند که آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ

۱. أنساب الأشراف: ج ۲، ص ۲۶۰؛ طبقات ابن سعد: ج ۲، ص ۲۲۳؛ شرح نهج البلاغه: ج ۶، ص ۳۹؛ الأحادیث المختارة: ج ۱، ص ۳۳۶، ح ۲۲۹ وی می‌گوید: اسناد این حدیث «حَسَن» است.

۲. جان فشانی علی علیه‌السلام در بستر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.



اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ \* وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ<sup>۱</sup> درباره علی بن ابی طالب و آیه<sup>۲</sup> ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ﴾<sup>۳</sup> درباره ابن ملجم فرود آمده است!

سَمْرَه به این کار تن نداد. معاویه قیمت را بالا بُرد و دویست هزار درهم پیشنهاد کرد؛ باز هم سَمْرَه نپذیرفت. قیمت را به سیصد هزار درهم رساند؛ سَمْرَه قبول نکرد. معاویه حاضر شد چهارصد هزار درهم بدهد! سَمْرَه راضی شد و طبق خواست معاویه، این روایت را مطرح کرد.<sup>۴</sup>

افزون بر این، آن گاه که معاویه نامه‌ای برای دلجویی از عَمْرُو بن عاص نگاشت، عمرو در پاسخ نامه، خوابیدن علی بن ابی طالب علیه السلام بر بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به او یادآور شد:

مگر نمی‌دانی که ابوالحسن جانش را فدای پیغمبر کرد و بر بستر او خوابید؟ علی در مسلمانی و هجرت، سبقت جُست و پیامبر درباره‌اش فرمود: «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست»... ای معاویه، نامه‌ تو که پاسخش این [حقایق] است، هر که را از عقل و دین بهره‌مند باشد، نمی‌فریبد.<sup>۵</sup>

آن گاه که هفت گروه پیش ابن عباس آمدند و به سرزنش مولای متقیان علیه السلام پرداختند، ابن عباس به خشم برخاست و در حالی که لباسش را تکان می‌داد، گفت: «اوه...! تف بر نکوهشگرانِ شخصیتی که ده ویژگی ممتاز داشت!...». سپس احادیثی را که در فضایل امام علیه السلام است باز می‌گوید: حدیثِ رایت (در جنگ خیبر)، تبلیغ آیات برائت، حدیث بیعتِ عشیره (خاندان)، نخستین بودن آن حضرت در اسلام آوردن، آیه تطهیر، این که با جان فشانی، لباس پیامبر صلی الله علیه و آله را پوشید و به جای او در بستر خوابید.<sup>۶</sup> حدیث منزلت، این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

۱. بقره (۲): ۲۰۴ و ۲۰۵؛ «سخن بعضی از مردم درباره‌ی زندگی دنیایی تو را به شگفتی وا می‌دارد! [مبادا ظاهرینانۀ فریب بخوری] هرگاه او ولایت یابد، در افسادگری بر روی زمین می‌کوشد و حیات گیاهی و جانوری را نابود می‌کند؛ و خدا فساد و تباهی را دوست نمی‌دارد».

۲. سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷؛ «بعضی از مردم، برای خشنودی خدا، جان فشانی می‌کنند».

۳. شرح نهج البلاغه: ج ۴، ص ۷۳؛ الغدير: ج ۱۱، ص ۳۰

۴. بحار الأنوار: ج ۳۳، ص ۵۱، ح ۹۵۴؛ كشف الغمّة: ج ۱، ص ۲۵۸

۵. در آن شب مشرکان بر این باور بودند که او رسول خداست. در همین زمان، ابوبکر آمد و پنداشت او رسول

فرمود: «ای علی، بعد از من تو سرپرست مؤمنانی»، حدیث سدّ ابواب و حدیث غدیر.<sup>۱</sup> از این رو، بعید به نظر نمی‌رسد که عُمَر و پس از او، معاویه و پیروانش، خواستند با «الصلاة خیر من النوم» در آذان، به هر دو ادعا اشاره کنند. به تعبیر دیگر، می‌خواستند میان آن چه در آغاز دعوت اسلام در فضایل ابوبکر می‌گفتند و استدلالی که در پایان دعوت اسلام، بر خلافتش کردند، ارتباط برقرار سازند و ایندو را به هم پیوند دهند و بگویند که یار غار پیامبر بودن، بسیار مهم‌تر از خوابیدن در بستر آن حضرت است و نزد آنان فضیلت بیشتری دارد! هم‌چنین نماز ابوبکر به جای رسول خدا ﷺ، بسی مهم‌تر است از استدلال به سخنان پیامبر برای امامت علی (علیه السلام) (مانند اینکه در روز غدیر فرمود: هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست). یعنی می‌توان گفت: عُمَر و امویانی که پس از وی بر مسند زمامداری نشستند، می‌خواستند با وضع این عبارت بگویند: نماز ابوبکر، از خواب علی بر بستر پیامبر بهتر است.

نصوص و شواهدی که پس از این خواهد آمد، این احتمال را تقویت می‌کند و رجحان می‌بخشد.

۳) در چنین امور پیچیده‌ای، به حکم سنخیت، نتیجه می‌گیریم که پشت پرده جایگزینی «الصلاة خیر من النوم» به جای «حَتَّى عَلَي خیر العمل»<sup>۲</sup> عُمَر بود و آن را کارگردانی می‌کرد تا خلافت ابوبکر را تثبیت کند. پیش از این، سخن قُوشِجی و تفتازانی و علمای زیدیه و اسماعیلیه و امامیه را دیدیم که ابراز می‌داشتند: عامل حذف جمله «حَتَّى عَلَي خیر العمل» از آذان، عُمَر بود.

در کتاب‌های ما و نیز مآخذ زیدیه و اسماعیلیه آمده است: عُمَر بود که به جای حیلۀ سوم، جمله «الصلاة خیر من النوم» را گذاشت تا ترغیب و فراخوانی به ولایت امام علی و خاندان

خداست. علی (علیه السلام) به او گفت: پیغمبر خدا به طرف «بشر میمون» روانه شد؛ خود را به او برسان. ابوبکر به آن سو رهسپار گردید و با آن حضرت به غار در آمد....

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳، ص ۱۴۳، ح ۴۶۵۲؛ مسند أحمد: ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳۰۶۲؛ السنن الکبری نسائی: ج ۵، ص ۱۱۳، ح ۸۴۰۹؛ مناقب خوارزمی: ص ۱۲۶؛ ذخائر العقبی: صص ۸۷ - ۸۸.

۲. فصل ثابت آذان که در عهد پیامبر تشریح شد و صحابه به آن آذان می‌دادند. بنگرید به: سنن بیهقی: ج ۱، ص ۴۲۴، ح ۱۸۴۲؛ ج ۱، ص ۴۲۵، ح ۱۸۴۴؛ مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۲۳۳۹ و ج ۱، ص ۱۹۶، ح ۲۲۴۰؛ حَتَّى عَلَي خیر العمل، الشرعیة و الشعاریة، اثر نگارنده.

آن حضرت علیه السلام صورت نگیرد. این واقعیت را روایت مالک تأیید می‌کند: مؤذّن پیش عُمر آمد تا برای نماز صبح، اذان بگوید. خلیفه را خفته یافت. ندا زد: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ!» «عمر [بیدار شد و] به او دستور داد همین جمله را در اذان صبح بگوید.»<sup>۱</sup>

تأکید داریم که اهل بیت علیهم السلام - و به پیروی از آنها، شیعیان - در تشریح «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» به گزاف عُمر را متهم نمی‌کنند؛ آنان روایات اهل تسنّن را در این زمینه می‌آورند و تنها به نقل الموطّأ بسنده نمی‌کنند؛ بلکه به نصوص دیگری دست می‌بازند که دارقطنی (م ۸۵۳) و دیگران آورده‌اند.<sup>۲</sup> این روایت‌ها همه نشان می‌دهند که شیعه و علمای آنها، عُمر را به وضع «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» متهم نمی‌کنند؛ بلکه خود محدثان اهل سنت در قرون نخستین، این اتهام را برای ما نقل می‌کنند.

بعضی از این عالمان و محدثان با آوردن این اخبار، خواسته‌اند از عُمر دفاع کنند؛ اما از مناقشات آنها می‌فهمیم که این اتهام، در ایشان وجود داشت. برخی آن را درباره عُمر می‌پذیرفتند و وارد می‌دانستند و بعضی دیگر آن را رد می‌کردند.

خطیب تبریزی (م ۱۴۷) در *الإكمال فی أسماء الرجال* در عنوان «ما جاء عنه في إحدائه في الدين» (اخباری از عُمر که درباره بدعت‌گذاری‌اش در دین، رسیده است) می‌نویسد:

در این باب، احادیث صحیح فراوانی هست؛ از جمله روایت مالک در نماز: نقل شده است که این خبر به او رسید که مؤذّن پیش عُمر آمد تا برای نماز صبح اذان دهد. وی را در خواب یافت. گفت: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ! عُمر (برخواست و) او را امر کرد که این جمله را در ندای صبح قرار دهد... . در نامه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ - آمده است که فرمود: والیان پیش از من، کارهایی را بر خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مرتکب

۱. الموطّأ: ج ۱، ص ۱۷۲، ح ۱۵۴

۲. دارقطنی می‌گوید: محمد بن مَخْلَد محمد بن اسماعیل حسّانی وکیع عمری نافع ابن عُمر (نیز وکیع سفیان محمد بن عَجَلان نافع ابن عمر): عُمر به مؤذّن خود گفت: «هرگاه در اذان فجر به حَى عَلَي الفلاح رسیدی، بگو: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ، الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ؛ سنن دارقطنی: ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۴۰. ابن ابی شیبّه (م ۲۳۵) در المصنّف چنین روایت می‌کند: ابوبکر عبده بن سلیمان هشام بن عروة، شخصی به نام اسماعیل: مؤذّن برای نماز صبح پیش عُمر آمد، گفت: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» این جمله، عُمر را خوش آمد. به مؤذّن گفت: «آن را در اذانت استوار گردان»؛ مصنف ابن ابی شیبّه: ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۲۱۵۹.

شدند، مُغرضانه با آن حضرت مخالفت ورزیدند، عهدش را شکستند و سنتش را تغییر دادند.<sup>۱</sup>

قُرْطُبِي (م ۱۷۶) می‌خواهد آن‌چه را در موطأ آمده است رد کند. وی پس از نقل کلام ابوعمرو بن عبدالبرّ (م ۳۶۴) و روایت ابن ابی شیبّه (م ۵۳۲) از وی، می‌گوید:

دانسته نیست که آیا این سخن از عُمَر، بر وجهی روایت شده است که بتوان به آن احتجاج کرد و صَحّت آن را به دست آورد (یا نه؟!؛ در آن حدیث هشام بن عُروه، از اسماعیل نامی روایت شده است که او را نمی‌شناسیم. او می‌گوید: تثویب در اذان بلال و ابومحذوره، در نماز صبح برای پیامبر، محفوظ و معروف است.<sup>۲</sup>

این ادعا جای بحث دارد. تثویب از پیغمبر اکرم ﷺ محفوظ نیست؛ زیرا شافعی در آن‌چه به ابومحذوره نسبت می‌دهند، تشکیک می‌کند و ما در کتاب الصلاة خیر من النوم شرعاً أم بدعتاً، دروغ بودن روایت منسوب به بلال را ثابت کرده‌ایم.

بنا نداریم در این‌جا، با قُرْطُبِي و هم‌فکرانش وارد مناقشه شویم؛ تنها می‌خواهیم تأکید کنیم که متهم کردن عُمَر به وضع «الصلاة خیر من النوم» نه از شیعه است و نه زابیده عصرهای متأخر، بر زبان بزرگان شیعه (چنان‌که امثال علاء‌الدین بصیر به تهمت می‌گویند)؛ بلکه این اتهام(!) در دوران‌های پیشین بر زبان فقها و محدثان عامه رفته است.

هر سه فرقه عالمان شیعه (امامیه، زیدیه، اسماعیلیه) تأکید می‌کنند که عُمَر این جمله را تشریح کرد. ابوالقاسم کوفی (م ۲۵۳) در کتاب الاستغاثة فی بدع الثلاثة تأکید دارد که عُمَر بانگ دوبار «الصلاة خیر من النوم» را در اذان، استوار ساخت و این جمله در عهد رسالت، جزو اذان نبود.<sup>۳</sup> علامه حلی (م ۶۲۷) در نهج الحق، تأکید فرموده است که عُمَر پس از رحلت خاتم الانبیاء ﷺ این جمله را به اذان افزود.<sup>۴</sup> کلمات دیگر بزرگان شیعه نیز بر همین منوال است.

۱. الإكمال فی اسماء الرجال: ص ۱۲۳

۲. الجامع لأحكام القرآن: ج ۶، صص ۲۲۸ - ۲۲۹

۳. بنگرید به: الاستغاثة: ج ۱، صص ۲۵-۲۶

۴. نهج الحق: ص ۳۵۱

پس تأکید بر این ادعا نادرست نیست که بگوییم: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» برای مقابله با «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» (که بر امامت اهل بیت علیهم السلام دلالت می‌کند) در آذان گذاشته شد و عَمَر در پی کینه‌ای که از اهل بیت علیهم السلام داشت، کوشید امامتِ الهی آن‌ها را تضعیف کند و این کار را با برداشتن حیلهٔ سوم از آذان، انجام داد. با استوارسازی خلافتِ ابوبکر، خواه ناخواه، خلافتِ او نیز استحکام می‌یافت.

ما در کتاب **الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ شَرَعَةً أَمْ بَدْعَةً** در این‌که این جمله سنت نبوی باشد، تشکیک کرده‌ایم و به این باور رسیدیم که - پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله - بانگ این جمله را در آذان، گروهی پذیرفتند که در رأس آن‌ها عَمَر قرار داشت. سپس در زمان‌های متأخر، بنی امیه آن را نشر دادند.

مؤید نظر ما تشکیک بعضی از قدما و معاصران در این جمله است که آن را سنت حتمی و خدشه‌ناپذیر پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌انگارند.

ابن رشد مالکی (۵۹۵ هـ) در **بَدَايَةُ الْمُجْتَهِدِ** می‌نویسد:

سبب اختلاف علما این است که آیا این جمله در زمان پیامبر در آذان گفته می‌شد یا تنها در روزگار عَمَر، بر زبان آمد.<sup>۱</sup>

نزدیک به این سخن را ناصر الدین آل‌بانی (معاصر) در تمام النعمة فی التعلیق علی فقه السنّة بیان می‌دارد. وی پس از ذکر سخن «سید سابق» و روایت «ابو محذور»، می‌گوید:

تثویب در آذان اول صبح (اذانی که حدود یک ربع جلوتر از وقتِ آذان صبح ندا می‌شود) تشریح شد؛ به دلیل حدیث ابن عَمَر که گوید: در آذان اول، بعد از «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ»، دو بار «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» را بانگ می‌زنند.<sup>۲</sup>

(۴) اختصاص روایات ترجیح<sup>۳</sup> و تثویب به سعد قَرَطَ و ابومحذور، بلکه وجود روایاتِ دروغین از زبان بلال حبّسی در تثویب، ما را به یک خطّ مشی حکومتی رهنمون می‌کند: اگر این روایت نبوی صحیح باشد که «بلال در شب ندا می‌دهد؛ شما بخورید و بیاشامید تا ابن اُمّ

۱. **بَدَايَةُ الْمُجْتَهِدِ**: ج ۱، ص ۷۷

۲. **سنن بیهقی**: ج ۱، ص ۴۲۳؛ **شرح المعانی طحاوی**: ج ۱، ص ۸۲

۳. ترجیح در آذان، تکرار آشکار شهادتین، بعد از آدای آهسته و پنهان است. صاغانی، آن را این‌گونه تفسیر می‌کند: **تاج العروس**: ج ۲۱، ص ۷۲

مکتوم اذان بگوید»<sup>۱</sup> دلالت دارد بر اینکه بلال شب اذان می‌گفت و امروزه در اذان شب «الصلاة خیر من النوم» نیست.

اساس استدلال، بر بودن این جمله در اذان فجر استوار است و این از اخبار به دست نمی‌آید. افزون بر این، «الصلاة خیر من النوم» در اذان ابن اُمّ مکتوم وجود نداشت. شافعی در روایت ابومخزومه، تردید کرده است و مالک - در الموطأ - نقل می‌کند که عُمَر «الصلاة خیر من النوم» را به اذان افزود و پیش از او، این جمله در اذان نبود.

به این ترتیب، احادیث تثویب، به سعد قَرظ اختصاص می‌یابد؛ همان شخصی که ابوبکر در زمان خلافتش، او را از قبا به مدینه فراخواند تا به جای بلال حبشی، اذان گوید. او و فرزندان، تا زمان حجاج بن یوسف ثقفی، در این سمت باقی ماندند و همین ما را بر می‌انگیزد که در استوارسازی تثویب و ترجیح در اذان، دستان اموی را بنگریم.

جای این پرسش هست که چرا احادیث تثویب به اولاد سعد قَرظ و ابومخزومه اختصاص یافته است و این احادیث را در میان فرزندان دیگر مؤذنان، مانند: عبدالله بن زید بن ثعلبّه بن عبد ربّه انصاری (همان که اذان در خواب به او نمایانده شد)، ابن اُمّ مکتوم، بلال و... نمی‌بینیم؟ چرا اولاد عبدالله بن زید یا بلال یا ابن اُمّ مکتوم، در عهد امویان و عباسیان، جزو مؤذنان نیستند؟

این نشان می‌دهد که اذان این مؤذنان و رویکردهای فقهی و اعتقادی‌شان، از اذان حکومتی - که تا زمان وضع آن در عهد عُمَر امتداد می‌یافت - متمایز است. آیا الصلاة خیر من النوم نگفتن فرزندان عبدالله بن زید، بلال و ابن اُمّ مکتوم در اذان بر این دلالت ندارد که پدرانشان، زیر بار اذان حکومتی نرفته بودند؟ می‌دانیم که در روایات عبدالله بن زید و ابن اُمّ مکتوم، الصلاة خیر من النوم نیست. این گواه چیست؟ چرا روایات تثویب به اولاد سعد و ابومخزومه اختصاص دارد که مؤذنان رسمی حکومت بودند؟ در اذان اینان، چه چیزی وجود داشت؟ چرا اهل تسنن اخبار تثویبی روایت شده ابومخزومه و سعد قَرظ را مطرح می‌کند و به اخبار ترجیحی آن دو، اهمیت نمی‌دهند؟ چرا امروزه «ترجیح» در جامعه سنی متروک است؛ اما در هر موقعیتی و علی‌رغم ملاسبات فراوان، بر «تثویب» پای می‌فشارند؟

۱. صحیح بخاری: ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۵۹۵؛ صحیح مسلم: ج ۲، ص ۷۶۸

آیا اصرار در پایبندی به «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» و آن را سنت قلمداد کردن، بدان جهت نیست که این افزوده، در طول قرن‌ها - و به مرور زمان - تا زمان حاضر، شعار سیاسی و اعتقادی آنان گشته است؟

از سوی دیگر این سؤال مطرح است که چرا سلام دادن به زمامداران بعد از اذان به ابومحذوره و سعد قرظ اختصاص دارد؟ به هر حال این سؤالات، پاسخ می‌طلبند. (۵) در صفحات پیشین، نقش امویان را در استوارسازی فقه ابوبکر، عمر و عثمان و مخالفت با فقه علی بن ابی طالب (علیه السلام) و نقل فضایل آن حضرت یادآور شدیم؛ چنانکه به نقش حکومت‌های سنی در استوارسازی شعار «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» به جای «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» اشاره کردیم و این خود گواه آن است که این دو شعار، در هر دو طرف، شاخص خلافت و امامت بوده است.

به نظر نگارنده، نقل عبدالله بن رُسته از مشایخش - که در سطور آینده خواهد آمد - اشاره است به این که راوی، هر دو مُدعا را در یک خبر گرد می‌آورد؛ یعنی آنان در قرن دوم و سوم هجری، خواستند با اقتران دو جمله، بر خلافت ابوبکر تأکید ورزند: ۱- ابوبکر را فرا خوانید؛ او باید با مردم نماز گزارد؛ ۲- «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ».

چکیده سخن ما در این باب همین است. آنان در کلمه «الصَّلَاةُ»، «ال عهد» را به جای «ال جنس» آوردند و با این کار، می‌خواستند نماز ابوبکر را - به دلیل هم‌زمانی آن با نماز فجر - به مسلمانان یادآور شوند؛ نه نمازهای دیگر را.

می‌دانیم که مشرکان هنگامی که تصمیم بر ترور پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرفتند، سپیده دم بر حضرت یورش بردند و خوابیدن امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بستر آن حضرت از آغاز شب تا طلوع فجر ادامه داشت.

به خاطر هم‌زمانی این دو حدیث، تصمیم گرفتند این شعار را تصویب کنند تا اشاره به هر دو واقعه باشد؛ یعنی «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» را از اذان اول (اذانی که به گفته آلبانی یک ربع پیش از فجر ندا می‌شود) به اذان فجر در آورند. باید بگوئیم که این جمله از نظر کسانی که آن را درست کرده‌اند مانند مناجات‌هایی است که در عهد رسالت در بعضی از شهرهای اسلامی، قبل از فجر، زمزمه‌وار، در فضای شهر طنین می‌افکند. پس سنت نبوی نبود.

بعد از درگذشت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، روند جهت‌دار و برنامه‌ریزی شده‌ای در پیش گرفته شد که

در نهایت، بعدی اعتقادی پیدا کرد و آخباری تأییدکننده نیز برایش ساختند. اگر در متن آنچه طبرانی در المعجم الأوسط می‌آورد تأمل کنیم، به این مدعا پی می‌بریم. آنان می‌خواستند میان شرعی بودن این جمله در عهد پیامبر ﷺ و ارتباط آن با خلافت ابوبکر، در آن واحد، جمع کنند. تعلیق بر این خبر، ما را در تقریب این مدعا به ذهن، یاری می‌رساند. طبرانی، روایت را این‌گونه نقل می‌کند:

عبدالله بن رُشته، عبدالله بن عمران، عبدالله بن نافع، معمر بن عبدالرحمان ابن قُسیط ابوهزیره؛ بلال حضور پیامبر (در مسجد) رسید تا اذان نماز صبح را بگوید. حضرت فرمود: ابوبکر را فراخوانید؛ او باید با مردم نماز گزارد. بلال دوباره پیش آن حضرت آمد؛ نوعی پژمردگی و ناراحتی در رسول خدا دید. حضرت فرمود: ابوبکر را فراخوانید؛ او باید با مردم نماز گزارد. بلال بیرون آمد و اذان گفت و به آذانش «الصلاة خیر من التوم» را افزود. پیامبر به او فرمود: این جمله چه بود که افزودی؟ بلال گفت: دیدم که شما افسرده و ناراحتید؛ دوست داشتم شاد و سرحال شوید! پیامبر فرمود: پس آن را در آذانت اضافه کن و ابوبکر را فراخوان؛ او باید با مردم نماز گزارد!

نگارنده قصد ندارد، این‌گونه روایات را از نظر علم درایت و رجال واریسی کند؛ چه در روایت، شخص مجهولی باشد یا همه راویان ثقة باشند.<sup>۲</sup>

۱. المعجم الأوسط: ج ۷، ص ۲۹۰، ح ۷۵۲۴؛ مجمع الزوائد: ج ۱، ص ۳۳۰.

۲. ابوصیر (از امام باقر یا حضرت صادق علیهما السلام) روایت کرده است که: «بلال بنده‌ی صالح خدا بود. او گفت: پس از پیامبر، برای احدی اذان نخواهم گفت! از آن زمان بود که حئی علی خیر العمل، ترک شد.» من لایحضره الفقیه: ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۸۷۲؛ وسائل الشیعة: ج ۵، ص ۴۱۷، ب ۱۹، ح ۱۱. این روایت ما را در استوارسازی نظریه‌ای که ارائه دادیم، یاری می‌رساند؛ زیرا مقصود بلال این نیست که برای هیچ یک از مردم، به طور عام، اذان نمی‌گوید؛ زیرا وی بعد از شهادت رسول الله صلی الله علیه و آله (و پیش از رفتن به شام) به خواست حضرت صدیقه‌ی کبری علیها السلام برای آن حضرت، اذان گفت؛ من لایحضره الفقیه: ج ۱، ص ۲۹۸ و ح ۹۰۷.

او هم‌چنین بعد از شهادت آن بانو، هنگام بازگشت از شام و در پی خوابی که دید (ابن عساکر و دیگران آن را روایت کرده‌اند؛ تاریخ دمشق: ج ۷، ص ۱۳۶، ترجمه ۴۹۳؛ تاریخ الاسلام: ج ۱۷، ص ۶۷؛ سیر أعلام النبلاء: ج ۱، ص ۴۵۸؛ أسد الغابة: ج ۱، ص ۲۰۸؛ و بنگرید به: تهذیب الکمال: ج ۴، ص ۲۸۹، که «حسن و



حسین» را جایگزین «بعضی از صحابه» می‌کند. برای حسنین علیهما السلام اذان گفت. بلال حبشی در این جا می‌خواهد بگوید که اذان گوی این و آن نخواهد شد و آن چه را سنت می‌داند، برای هیچ یک از خلفا ترک نخواهد کرد. کلام وی ما را به یاد سخن یکی از صحابه می‌اندازد که با مشاهده‌ی بدعتِ عمر گفت: «برای خوشامد کسی، سنت پیامبر را رها نمی‌کنم» تاریخ دمشق: ج ۳۹، ص ۲۵۸ و فرمایش امام علی علیه السلام به عثمان که هنگام نهی از تلبیه در عمره و حج، فرمود: «به جهت سخن هیچ یک از مردمان، سنت رسول خدا را و نمی‌گذارم» (سنن نسائی: ج ۵، ص ۱۴۸؛ سنن دارمی: ص ۷۰ و دیگر منابع). این حقیقت را شیخ مفید در الاختصاص یادآور می‌شود و می‌گوید: بلال مؤذن پیامبر صلی الله علیه و آله بود. چون آن حضرت از دنیا رفت، در خانه ماند و برای هیچ یک از خلفا اذان نگفت؛ الإختصاص: ص ۷۳؛ و نیز بنگرید به: مسند احمد: ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۱۱۳۹؛ مسند ابی یعلی: ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۴۲۴؛ البدایة و النهایة: ج ۵، ص ۱۴۱.

این کثیر به نادرستی این ادعا - که بلال در زمان خلافت ابوبکر برای او اذان می‌گفت - پی می‌برد و می‌نویسد: چون رسول خدا در گذشت، بلال اذان را ترک کرد. گفته‌اند: وی برای ابوبکر در ایام خلافتش، اذان گفت؛ لیکن این سخن صحیح نیست. البدایة و النهایة: ج ۴، ص ۷، رقم ۱۰۴، حوادث سنه ۲۰. بنابراین، اذان نگفتن بلال برای ابوبکر و عمر، نشانه یک امر اعتقادی است. این توجیه را که وی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله طاقت نداشت جای خالی حضرتش را بنگرد و اذان دهد، نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا بلال، شخصی پرهیزگار و شجاع و بنده‌ی شایسته خدا بود؛ پارسا تر از آن که منصبی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را بر آن گمارد رها کند؛ آن هم وقتی امت در موقعیت سختی گرفتار آمده بود و به بلال و اذانش نیاز داشت. اگر بلال بر اذانش پایدار می‌ماند، مسلمانان در عزیمت به جنگ‌ها و نبرد با دشمنان، قوت قلب می‌یافتند و نیرو می‌گرفتند؛ زیرا یاد و خاطره‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله را در دل‌ها زنده می‌کرد. اذان بلال، برنده‌تر از شمشیر و شکافنده‌تر از نیزه بود.

این سخن که بلال، به سبب رفتن به شام و شرکت در جهاد، اذان را ترک کرد، توجیهی ضعیف و ناجسب است که عقل سلیم آن را نمی‌پذیرد؛ زیرا اگر جهاد برای بلال محبوب‌تر بود و آن را بر اذان ترجیح می‌داد، چرا در نبرد با مرتدان شرکت نجست؟ چرا نام او را در جنگ‌های رده (که ابوبکر پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله به راه انداخت و نزدیک یک سال طول کشید) نمی‌بینیم؟ با توجه به شواهد و قراین، احتمال می‌رود که آنان از بلال خواستند که «الصلاة خیر من النوم» را به اذان بیفزایند؛ ولی او به این کار تن نداد. آن‌ها نیز زیر بار اذان بلال نرفتند و او را از خود راندند و او چنین دید که با رفتن به شام، دین و دنیايش آسیب کمتری می‌بیند.

این بود که سعد قرظ را آوردند؛ کسی که در عهد نبوی (اگر این نقل درست باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به اذان گفتن در آن مسجد گمارد) بیش از سه بار در قبا اذان نگفت و این سمت را به ابومخزومه دادند (همو که بعد از جنگ حنین، رسول خدا و اذان را ریشخند می‌کرد). این دو، سردمداران اخبار «ترجیع» و «تثویب» در اذان‌اند!

آری؛ با قهر بلال از اذان خلفا، «حی علی خیر العمل» از آن رخت بر بست و به جای آن «الصلاة خیر من النوم» نشست.

در این چارچوب (طبق قاعده «رفع» و «وضع» که بیان داشتیم) به بلال احادیثی را بستند و گفتند که او «الصلاة خیر من النوم» را در اذان نهاد یا همو بود که حیعلیه‌ی سحر را به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله از اذان برداشت و دیگر یاهوهایی که نگارنده در موسوعه‌ی الاذان بین الاصله و التحریف به آن‌ها پاسخ داده است و در

روایت عُمَر در الموطأ، با «بَلَّغَهُ» (به او خبر رسید) آغاز می‌شود که بر مُرسَل بودن حدیث دلالت دارد؛ یعنی نمی‌دانیم چه کسی سخن عُمَر را برای مالک بازگفت. از این رو، مُشَنَّد بودن آن، جای بحث دارد.

ما به این متون، از نظر تاریخی توجه داریم و آن‌ها را اسنادی می‌انگاریم که در قرن‌های پیشین صادر شده‌اند؛ یعنی در صدور این اخبار در آن مقطع زمانی هیچ اختلافی وجود ندارد. این روایات در منابعی مانند الموطأ (نگاشته شده در قرن دوم هجری)، المعجم الأوسط طبرانی (۶۳ هـ) و سنن دارقطنی (۵۸۳ هـ)، التمهید ابن عبدالبرّ (۳۶۴ هـ) وجود دارند.

این جا - تنها - به نقل سخنانی بسنده می‌کنیم که بر مخالفتِ بلال با شیخین دلالت دارد و بیانگر آن است که بلال، زیر بار خلافت این دو نمی‌رفت.

در کتاب اصفیاء امیرالمؤمنین از ابوالختری روایت شده است که به نقل از عبدالله حسن، گفت: بلال از بیعت با ابوبکر خودداری ورزید. عُمَر آمد و گریبان بلال را گرفت و به او گفت: بلال! پادشاه ابوبکر این بود؟! او تو را از بردگی رها کند و تو حاضر نیستی به بیعتش درآیی؟!

بلال پاسخ داد: اگر ابوبکر مرا برای خدا آزاد ساخت، به او واگذارَد و اگر جز این، نظر دیگری داشته، من همان برده‌ام.

بلال ادامه داد: من با کسی که رسول خدا او را جانشین خود نکرد، بیعت نمی‌کنم. بیعت پسر عموی پیامبر - روز غدیر - تا قیامت برگردن ماست. کدام یک از ما می‌تواند روی بیعت مولایش [با دیگری] بیعت کند؟! عُمَر گفت: بی‌مادر شوی! نزد ما نمان!

بلال نیز، به شام رهسپار شد. الدرجات الرفیعة: ص ۳۶۷، به نقل از کتاب اصفیاء امیرالمؤمنین (نزدیک به این مضمون را وحید بهبهانی نیز در حاشیه‌اش می‌آورد؛ معجم رجال الحدیث: ج ۴، ص ۲۷۲)

باری؛ بلال با ابوبکر و عُمَر بیعت نکرد و در کنار مولی علی (علیه السلام) باقی ماند و با آن دو درافتاد. از این رو، او را به بهانه جنگ در جبهه شامات، به ترک مدینه مجبور کردند؛ چنانکه سعد بن عُباده را به شام تبعید کردند. نیز می‌توان گفت: بلال از این رویدادها فاصله گرفت تا دین و دنیایش به سلامت ماند. روایت بر ساخته‌ی اذان بلال برای عُمَر در «جایبه»، برای سرپوش نهادن بر درگیری بلال با او بر سر چگونگی توزیع اراضی مفتوح العنوة و أمثال آن آفریده شد. رک: پی‌نوشت کتاب الاذان بین الاصلة والتحریف: ص ۳۸۵. از اوزاعی روایت شده است که بلال نزد عُمَر آمد و بانگ زد: «الصلاة، الصلاة!» (وقت نماز است) و این جمله را تکرار کرد. عمر گفت: ما از تو بهتر وقت نماز را می‌دانیم. بلال گفت: (خیر) من از تو به وقت نماز داناتریم؛ تو از چارپای خانواده‌ات گم‌راه‌تری! (مختصر تاریخ دمشق: ج ۵، صص ۲۶۶-۲۶۷. در متن دلالتی بر این نیست که بلال در زمان خلافت عمر، پیش او آمد؛ بسا در عهد رسول خدا ﷺ آمده باشد؛ زیرا ثابت است که بلال برای عمر اذان نگفت).

پس از همه‌ی این‌ها، انگیزه‌های عُمَر روشن می‌شود و اینکه چرا با بلال درگیر شد و آن‌چه را خدا و رسول بنیان گذارده بودند، از اذان برداشت و با همدستی ابوبکر، جمله‌ای را به این مناسک زیبا افزود که پیش از آن، سابقه نداشت و با این زد و بندها... کوشید امام علی (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) آن حضرت را از خلافت دور سازد.

در کتاب‌های محدثان شیعه (امامیه، زیدیه، اسماعیلیه) که قائل اند عُمر حیعلهٔ سوم را حذف کرد و به جای آن «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» را گذاشت نیز این گونه احادیث را می‌بینیم. تعامل ما با این روایات، با چشم‌پوشی از این است که چه کسی آن را به مالک رساند یا خبر سابق را چه شخصی از ابوهریره نقل می‌کند یا چیزهایی شبیه این.

آنچه طبرانی روایت می‌کند ما را به قول کسانی از راویان و علمای عامهٔ رهنمون می‌سازد که عقیدهٔ ما را بازمی‌گویند و اینکه ما در این نگرش، تنها نیستیم؛ زیرا گردآوری و جمع میان جملهٔ «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ» و «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» در یک روایت - که آن را عبدالله بن رُسته (از عبدالله بن عمران، از عبدالله بن نافع، از معمر بن عبدالرحمان، از ابن قسیط، از ابوهریره) روایت می‌کند - دلالت دارد که آن‌ها برای امامت ابوبکر، به «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» استناد می‌کنند.

این ادعا از آن رو پذیرفتنی است که جملهٔ «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ، فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ» سه بار (در آغاز، وسط و پایان روایت) آمده است که دلالتِ خاص خود را دارد؛ بویژه آن‌گاه که دریابیم زیادتِ ادعا شده، از بلال است و او پس از شنیدنِ «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ، فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ»، این جمله را می‌افزاید و در پی آن، پیامبر ﷺ «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» را در آذان امضا می‌کند و می‌فرماید: «ابوبکر را فراخوانید؛ او باید با مردم نماز گزارد!»

بنابر این، آن‌چه ما می‌خواهیم بگوییم، نزد اهل سنت هست؛ با این تفاوت که آنان می‌خواهند تشریح «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» را به حضرت رسول ﷺ ربط دهند (نه به عُمر)؛ اما ما بر این باوریم که «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» در آذانِ شرعی در عهد نبوی نبود؛ بلکه (به توضیحی که پیش‌تر آوردیم) پس از آن حضرت وضع گردید. سپس دیگران به تثویب دوم دست یازیدند که همگان آن را بدعت می‌شمارند. این سخنی است که امیر صنعانی، ناصر الدین البانی، علاء‌الدین بصیر و دیگران بر زبان آورده‌اند.

همچنین معتقدیم که چشم پیامبر اکرم ﷺ به خواب می‌رود اما دل آن حضرت بیدار است<sup>۱</sup>

۱. بسیاری از اهل سنت این سخن را روایت کرده‌اند که چون یهود از نشانه‌های نبی پرسیدند، پیامبر ﷺ به آن‌ها فرمود: «چشمانتش به خواب می‌رود و دلش بیدار است»؛ مسند احمد: ج ۱، ص ۲۷۴؛ صحیح مسلم: ج ۱، ص ۵۲۸، ح ۷۶۲؛ الأحادیث المختاره: ج ۱۰، ص ۶۷۰، ح ۶۰-۶۱. در صحیح بخاری (ج ۴، ص ۱۶۸) از انس بن مالک (در حدیث معراج) نقل شده که گفت: «چشمان پیامبر به خواب می‌رود و قلبش نمی‌خوابد»

و آن وجود مبارک در ذاتِ خدا فانی است. با چنین نگرشی، چگونه می‌توانیم حکایتِ خوابی خیالی را برای پیامبر ﷺ تصور کنیم و بپذیریم که بلال نزد آن حضرت آمد و... این سخنان با باورهای ما درباره پیامبر ﷺ و رسالت، ناسازگارند؛ این‌ها را تلاش امویان در پایین آوردن منزلت پیغمبر ﷺ می‌دانیم. آنان اَدَانِ منامی را سامان دادند تا با رویایی که رسول الله ﷺ درباره‌شان دید، بستیزند.

باری؛ آن‌چه ما قائلیم، در میان جمهور اهل سنت در قرون نخستین، اثر و نشان دارد؛ لیکن آنان به تأویلات دامن می‌زنند و از آشکارسازی ربط آن به امامت، می‌پرهیزند؛ زیرا با پذیرش آن، پرده از عمق اهداف خلیفه برداشته می‌شود و نیز ناچارند به آن‌چه ما را متهم می‌کنند، بگردند.

گرچه این تفسیر و تحلیل بی‌سابقه می‌نماید، شواهد و قراینی که پیش از این گذشت، ما را در این نگرش، تنها نمی‌گذارد و آن را از رأی منحصر به یک شخص، فراتر می‌برد. بدین ترتیب، برایمان روشن شد که بازگرداندنِ خلافت از امام علی (علیه السلام) و دعوت مردم به خلافتِ ابوبکر در مُخِیَلَة عمر جولان داشت و این نیت او را اهل بیت (علیهم السلام) می‌دانستند.<sup>۱</sup>

و همچنین [دیگر] انبیای الهی، چشمانشان به خواب می‌رود و قلب‌هایشان بیدار است.»

۱. چنانکه او خود دریافت که ایشان به این قصد او پی برده‌اند. با همه‌ی این‌ها، از ابن عباس پرسید: آیا می‌دانی چرا بعد از محمد، کسانتان خلافت را از شما بازداشتند؟

ابن عباس می‌گوید: خوش نداشتم او را پاسخ دهم؛ گفتم: اگر ندانم، پیشوای مؤمنان بی‌آگاه‌اندم! عُمَر گفت: بر نمی‌تافتند که نبوت و خلافت، یک‌جا، برای شما باشد! شما بر کسانتان [به نبوت] بالیدید و فخر فروختید و سر برافراشتید! قریش برای خود، خلیفه‌ای برگزید و درست انتخاب کرد و کامیاب شد. گفتم: ای پیشوای مؤمنان! اگر اجازه‌ی سخن دهی و خشم خویش از من برداری، بگویم. گفت: بگو این عباس.

گفتم: گفتم: قریش برای خویش زمامدار برگزید و به انتخابی درست دست یافت و کامیاب شد. اگر قریش شخصی را انتخاب می‌کرد که خدای بزرگ برگزیده بود، به صواب دست می‌یافت؛ کسی آن را از او نمی‌ستاند و حسادت‌ها را بر نمی‌انگیخت. نیز گفتم: قریش بر نمی‌تافت که نبوت و خلافت در یک خاندان باشد.

خداوند متعال پیامد این ناخوش داشتن را چنین وصف می‌کند: «ذَلِك بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ» (محمد: ﷺ)؛ این کیفرِ الهی، بدان جهت بود که آن‌چه را خدا فرو فرستاد نپسندیدند و در نتیجه، اعمال (و کارهای نیک و شایسته)شان را به باد داد.

عُمَر گفت: ابن عباس. به خدا سوگند، چنین نباشد! خبرهایی از تو به من می‌رسید که خوش نداشتم آن‌ها را راست بینگارم و از چشمم بیفتی!

آن چه گذشت، نیم‌نگاهی بود به چگونگی تحریف بانگ «حَىَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» به «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ». ما با این تحقیق، از تحریفات روا شده در این جمله، پرده برداشتیم و این، برگ دیگری بر تحریف‌های آذان می‌افزاید. آنان ارتباط مسأله امامت را با آذان دریافتند و کوشیدند با تحریف، آذان را به گونه دل‌خواه خود در آورند.

ارتباط این جمله (و امثال آن) با امامت، زمانی بیشتر روشن می‌شود که نگاهی سریع به جریاناتی که بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله رخ داد بیفکنیم؛ بویژه ماجرای که در کنار بستر حضرتش به وقوع پیوست. آن حضرت استخوان شانه و دواتی خواست تا نوشته‌ای بنویسد که مسلمانان بعد از او گمراه نشوند. عُمَر جلوی این کتابت را گرفت و با نسبت پریشان‌گویی و مشابه آن، مدعی شد: کتاب خدا ما را کافی است!

این رفتار عُمَر به چه معناست؟ از چه رو در سلامت عقل بزرگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (پناه بر او!) تردید و اکتفا به قرآن و بی‌توجهی به سنت را مطرح کرد؟  
کرمانی در شرح خود بر صحیح بخاری، در باب پنج‌شنبه مصیبت، از خطابی اینگونه توضیح

گفتم: کدام خبرها؟ اگر آن‌ها راست باشد، بجاست که نزد تو، آبرویی نداشته باشم و اگر باطل و ناروا باشد، چون منی می‌تواند از خود دفاع کند و نادرستی‌ها را از خود برداید.

عُمَر گفت: خیر دارم که گفته‌ای: از روی حسادت و ستم، خلافت را از ما بازداشتند!

گفتم: این که گفته‌ام: با ستم و زور، خلافت را از ما گرفتند (کیست که این را نداند)، برای هر خردمند و نابخردی روشن است (که قریش ظالمانه بر ما تاخت و...). این که گفته‌ام: از روی حسد (نتوانستند ما را در مسند حکومت ببینند) نیز (سخن تازه‌ای نیست) ابلیس بر حضرت آدم حَسَد بُرد و ما اولاد آدم، در معرض حسادت‌ایم.

عُمَر گفت: چنین مبدا! به خدا سوگند، دل‌های شما هاشمیان (نسبت به ما) آکنده از حسادتی است که تغییر نمی‌پذیرد و چنان ناصاف شده که غش آن از بین نمی‌رود.

گفتم: آرام، ای پیشوای مؤمنان! تند نران! قلب‌های کسانی را که خدا پلیدی را از آن‌ها زدود و پاک و پاکیزه‌شان ساخت، به حسادت و آلودگی توصیف مکن؛ زیرا قلب پیامبر صلی الله علیه و آله از همین قلب‌هاست.

عُمَر گفت: از پیش چشمم دور شو ابن عباس!

گفتم: چنین خواهم کرد. چون خواستم برخیزم، از من شرمش آمد. گفت: بنشین! به خدا سوگند، حَقَّتْ رَأْسِی مِنْ شَرِّهِمْ وَ بَدَأَ عَمَلَهُمْ بِمَنْعِهِمْ... (تاریخ طبری: ج ۲، ص ۵۷۸، حوادث سنه ۲۳؛ الکامل فی التاریخ: ج ۲، ص ۴۵۸؛ در شرح نهج البلاغه (ج ۱۲، صص ۵۳-۲۵۴) این گفت و گو با توضیح و تفسیر بیش‌تری آمده است).

بنابراین، عُمَر در کارها و سخنانش، موضوع امامت را مد نظر داشت و این موضوعی بود که در درگیری میان بنی‌هاشم و عُمَر و بین علویان و بنی‌امیه، لحاظ می‌شد.

می‌دهد:

این سخن پیامبر، دو تأویل دارد:

۱. می‌خواست خلیفه بعد از خود را نام ببرد تا مردم اختلاف نکنند و با هم درگیر نشوند و به گمراهی نیفتند؛

۲. می‌خواست (از روی دل‌سوزی بر امت و سبکبال ساختن آنها) برایشان نوشته‌ای بنگارد تا پس از حضرتش، در احکام دین اختلاف راه نیابد...<sup>۱</sup>

خفاجی در نسیم‌الریاض چنین می‌گوید:

فصلی درباره آن‌چه در بیماری منجر به مرگ پیغمبر روی داد... یکی گفت [مقصود از این یک، عُمَر است]: بر رسول خدا درد غلبه کرده است.<sup>۲</sup> [درد بیماری او شدت یافته است].

گفته‌اند: عُمَر دریافت که پیغمبر خدا می‌خواست در نوشته‌اش مردم را به آن اَصْلَع<sup>۳</sup> و به چیزهایی غیر ضروری راهنمایی کند؛ زیرا پیامبر از واجبات چیزی را فرو نگذاشته بود و خدای متعال می‌فرماید: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾<sup>۴</sup> «ما در قرآن چیزی [از رهنمودهای لازم] را کوتاهی نکردیم.»

هم‌چنین گفته‌اند: رسول الله می‌خواست امور شرعی را به گونه‌ای بنگارد که اختلاف را از میان امت بردارد.

سُفیان می‌گوید: پیامبر می‌خواست امر خلافت بعد از خود را تبیین کند تا مردم در آن به اختلاف نیفتند.<sup>۵</sup>

اگر این متون در کنار هم گردآیند، خواننده را به معنایی که ما ارائه دادیم رهنمون می‌سازند؛

۱. صحیح بخاری بشرح الکرمانی: ج ۲، ص ۱۲۷، باب کتابة العلم

۲. این سخن جای شبهه و سؤال دارد؛ زیرا اقتضای آن این است که در حال بیماری، از پیامبر ﷺ چیزی خلاف واقع بروز یابد و پیش از این، گذشت که آن حضرت در همه حال (بیماری و تندرستی) معصوم است.

۳. اصلع کسی است که موی جلوی سرش ریخته است. کنایه‌ای است وهن آمیز به جای نام مولا علی بن ابی طالب علیه السلام.

۴. انعام (۶): ۳۸

۵. نسیم‌الریاض فی شرح الشفا: ج ۴، ص ۲۷۶

اینکه عُمَر با اهداف سیاسی، حیعلهٔ سوم را به «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ التَّوَمِّ» تغییر داد. بدین ترتیب، می‌توانیم ادلهٔ هر دو طرف (شیعه و سنی) را - که پیش از این بیان داشتیم - در دو محور خلاصه کنیم:

## ۱- نصوص شیعی

این متون به اموری اشاره دارد؛ از جمله:

- مشروعیت حیعلهٔ سوم در عصر نبوی.
- نزد امام باقر، امام صادق و امام کاظم علیهم‌السلام معنای «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» ولایت است.
- فرقه‌های سه‌گانهٔ شیعه و نیز قُوشچی و تفتازانی روایت کرده‌اند که عُمَر حیعلهٔ سوم را از آذان حذف کرد.
- از متون شیعه و سنی به دست می‌آید که عُمَر می‌دانست در اندیشهٔ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چه می‌گذرد. از این رو، از سامان نوشته‌ای به دست پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (در روزهای پایانی عُمَر آن حضرت) جلوگیری کرد و از ابن عباس پرسید: «آیا علی در خلافت، حقی برای خود می‌بیند؟»
- برای شیعه روشن است که عُمَر می‌کوشید دست اهل بیت علیهم‌السلام را از خلافت کوتاه کند و تا ممکن است، آنان را چنان دور سازد که نتوانند به خلاف دست یابند.
- روایت امام کاظم علیه‌السلام صراحت دارد به اینکه: عُمَر می‌خواست ترغیب و فراخوانی به ولایت در آذان نباشد و به همین جهت، دستور داد حیعلهٔ سوم را از آن بردارند.
- میان شهادت‌های سه‌گانه و سه حیعله در آذان، ارتباط معناداری وجود دارد.<sup>۱</sup>
- از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت شده است: امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بندگی خدا، راهی نیپمود، مگر اینکه حاکمان ستمگر و دست‌نشانده‌های آن‌ها، خلاف آن را رواج دادند تا شیوهٔ بندگی و دین‌داری آن حضرت را باطل کنند! آن‌ها نزد امام علی علیه‌السلام می‌آمدند و آن چه را نمی‌دانستند می‌پرسیدند؛ سپس - بر خلاف آن چه

۱. بنگرید به: اُشهد أنّ علیاً ولیّ الله در آذان، ( اثر نگارنده)، بخش پایانی.

می فرمود - روایتی می ساختند و نظر خود را در آن می گنجاندند تا مردم را [در یافتن حق] به اشتباه اندازند [و خود از آب گل آلود ماهی بگیرند!]

## ۲- نصوص سُنی

اسناد عامّه بیانگر نکاتی است؛ از جمله:

- اهل تسنن نماز ابوبکر را دستاویزی راهگشا برای خلافت وی دانسته‌اند. عُمَر به دو ماجرای «غار» و مقدم داشتن ابوبکر برای نماز، استدلال کرد تا آنصار را به اوّلی بودن او برای خلافت، قانع سازد.

- خطیب تبریزی (م ۱۴۷) «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ التَّوْمِ» را ضمن بدعت‌هایی می‌شمارد که عُمَر در دین پدید آورد. روایت بلاغ مالک (م ۷۹۱) در الموطأ سخن خطیب را تأیید می‌کند.

خطیب در ادامه به سخن امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) اشاره می‌کند که فرمود: «والبيان پیش از من، به بدعت‌هایی [در دین] دست یازیدند»<sup>۱</sup>.

- به نقش امویان در تغییر احکام اشاره کردیم و اینکه آنان از سر کینه‌توزی با مولای متقیان (علیه السلام) سنت را وانهادند و در مقابل، علمای درباری را به نقل فضایل ساختگی برای ابوبکر و عُمَر فراخواندند. از این‌رو، بعید نیست که آنان داستان «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ التَّوْمِ» را - که دارای بُعد اعتقادی است - پرورانده باشند.

- طبرانی در المعجم الأوسط جمله «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ» را با «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ التَّوْمِ» در یک حدیث، گرد می‌آورد. این روایت را آوردیم تا نقش حدیث‌سازان را در چنین اموری، بنمایانیم.

پس از همه این بررسی‌ها و واشکافی این موضوع و بیان سنخیت میان «رفع» و «وضع» در این گونه امور اعتقادی، مدعای ما درباره خلیفه دوم و انگیزه‌ها و عملکرد او در این مسأله دور از ذهن نمی‌نماید و نمی‌توان آن را ادعایی بی‌اساس به شمار آورد؛ زیرا امکان ندارد عُمَر این جمله را شعار سازد و به دو طرف قضیه اشاره نکند

۱. این سخن در کتاب کافی نیز هست.



و از آن جا که این قضیه از سوی ابوبکر و از دیگر سو با امام (علیه السلام) ارتباط می یابد، ما را به هر دو رهنمون می شود.

بدین ترتیب، در «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» «نماز»، نماز ابوبکر است و «خواب»، خفتن علی بن ابی طالب (علیه السلام) در لیلۃ المبیّت.

### سخن پایانی

در پایان، به چکیده نتایج بحث، اشاره می کنیم:

۱. تأکید بر اینکه امامت، مسأله ای بسیار مهم است و امری صرفاً اجتماعی و مردمی نیست تا برای هر کسی که بر اوضاع مسلط شود و قدرت را به دست گیرد - خواه مؤمن باشد و خواه فاسق - مشروعیت یابد.

۲. بیان ارتباط اصل امامت با مسایل فقه و اینکه اهل بیت (علیهم السلام) در تشهد نماز و در آذان، یاد شده اند و آن ها، احکام خاصی (مانند: خمس، حرمت دریافت صدقه و...) دارند.

۳. یادآوری تحریف های اهل تسنن در فقه، حدیث و تاریخ؛ مانند ادعای نسخ حیعله سوم، اشتراک لغوی لفظ مولا و...

۴. تأکید بر درستی آنچه امامان (علیهم السلام) از طریق بیان اهداف و اعمال عُمر در «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» در تفسیر «حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» بیان کرده اند.

۵. شیعه عُمر را به جعل «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» در آذان متهم نمی کند؛ محدثان و عالمان سنی چنین نسبتی را به وی می دهند.

۶. خواستیم رویکرد جدیدی را در معنای «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» مطرح کنیم مناقشه در آن را به عالمان و محققان اندیشمند وامی گذاریم.